

فرزین محدث  
بازیگر:

شاید همه ما یک بار در زندگی  
به خودکشی فکر کرده باشیم

حضور شما در این پروژه چگونه شکل گرفت؟

آخرین بار تیر و مرداد ۱۴۰۳ بود که با نمایش جیب‌های پر از نان روی صحنه رفتیم. بعد از آن، تصمیم گرفتم مدتی کار نکنم تا بتوانم با اثری که برایم چالش برانگیز باشد به صحنه بازگردم. اثری که بازیگری آن نیازمند ویژگی‌های جسمانی جدید باشد و ویژگی‌های روانی تازه‌ای بطلبد و بتوان موقعیت‌های نمایشی جدیدی را در آن تجربه کرد. از آنجا که در نمایش قبلی تجربه‌ای فانتزی داشتیم، دوست داشتم این بار حداقل در نقش خودم با تکرار چنین تجربه‌ای مواجه نیاشم. تا اینکه آقای محمد برهمنی در فروردین امسال گفتند که متنی در دست دارند و دوست دارند اگر من هم مایل باشم، به پروژه ملحق شوم. من هم پذیرفتم و پروسه تمرین ما از فروردین ۱۴۰۴ آغاز شد. در آن زمان خانم مهشید خدای، مهدی یگانه و رضا حق پرست نیز حضور داشتند و تمریناتشان را پیش از من آغاز کرده بودند.

پروسه تمرینات چگونه پیش رفت؟

در پروسه تمرین، تمرکز ما بیشتر بر کار روی بدن بود؛ یعنی روی ویژگی‌های جسمانی خودمان کار می‌کردیم. خانم پردیس زارعی که مربی بدن هستند کنار ما بودند و دقیقاً می‌دانست که باید روی بدن ما چه کارهایی انجام شود و هم‌زمان، متنی که نوشته می‌شد، تصاویر، نقاشی‌ها و موسیقی‌هایی که محمد برهمنی به ما می‌داد تا تصویری از آنچه او می‌خواست به وجود بیاورد در ذهن ما شکل بگیرد و همه این موارد در کنار هم مجموعه پروسه کاری ما بود.

جذابیت نقش همایون ادیب چه بود؟

من نقش همایونی را بازی می‌کردم که درگیر یک فضای ذهنی است و تصمیم به خودکشی می‌گیرد. موضوعی که فکر می‌کنم همه ما حداقل یکبار در زندگی به آن فکر کرده‌ایم و به نقطه‌ای رسیده‌ایم که احساس کرده‌ایم شاید باید زندگی را تمام کنیم. این اتفاق برای خود من هم افتاده و فکر می‌کنم همه حداقل یک بار در ذهنشان این تصور را داشته‌اند. همین مسئله یکی از جذابیت‌های این نقش بود. گسست‌هایی که در زندگی این شخصیت وجود دارد، جایگاه اجتماعی‌اش و تمام چیزهایی که دلش می‌خواسته و به آن‌ها نرسیده، همه در کنار هم قرار می‌گیرند و همایون ادیب را می‌سازند. از نظر روان‌شناسی هم ما اثر را به دو نمایش مهم جهان که ساختار روان‌شناختی پیرنگی دارند پیوند زده‌ایم. آثاری که بعدها فریود نیز درباره آن‌ها نظریه‌پردازی و عقده ادیب را مطرح کرده است. این نگاه روان‌شناسانه در کنار اثر ما حضور داشت و من نیز به عنوان کاراکتر همایون مدام به این مفاهیم روان‌شناختی فکر می‌کردم که این مسیر را چگونه باید طی کرد. مجموع همه این‌ها باعث شد که من از این کار استقبال کنم و برایم بسیار چالش برانگیز و مهم بود. مهم‌ترین چالش فعلی هم، چالش آب است. تصور کنید در زمستان با یک وان بزرگ پر از آب یعنی چیزی شبیه یک استخر کوچک، مواجه هستیم و تمام مدت در طول اجرا خیس هستیم که طبیعتاً خود یک چالش جسمانی جدید است.

ویژگی‌های بدنی‌ای که شما به کاراکتر خودتان داده‌اید به خلق بدنی منجر شده که اگر چه رنج کشیده نیست اما رنج روح رنجور همایون ادیب را منتقل می‌کند.

همایون ادیب یک استاد دانشگاه و فردی است که از نظر جایگاه اجتماعی در طبقه متوسط رو به بالا قرار دارد. او کارگر نیست که بدنش رنج کشیده باشد. قطعاً به عنوان استاد دانشگاه و استاد تئاتر، فردی است که به بدن خود می‌رسد و نسبت به آن آگاه است. در پروسه اجرا، یعنی از نقطه‌ای که نمایش شروع می‌شود تا نقطه پایان، من باید تلاش کنم که این بدن به یک نوع اضمحلال برسد و آرام آرام دچار فروپاشی و کام‌به‌کام رنجورتر شود. بنابراین من باید هر شب پیش از اجرا، یک بدن آماده و سرحال را نشان بدهم و در طول اجرا این بدن را رنجور کنم، رنجی که روح به این بدن اضافه می‌شود. از نظر روان‌شناسی هم این مسئله وجود دارد که اگر ما یک روز حال روحی بدی داشته باشیم، حتماً روی بدن مان تأثیر می‌گذارد یعنی بدن گریخت و ناتوان می‌شود، حوصله کاری را نداریم و به همین دلیل است که سعی می‌کنیم ورزش کنیم یا یک حرکت جسمانی انجام دهیم تا بدن سرحال شود و بتوانیم از آن فضای ذهنی و روحی فاصله بگیریم همایون ادیب نیز از ابتدا تا یک جایی از داستان کج است، تا پایان پرده اول نمی‌داند چه اتفاقی در حال رخ دادن است و تازه از پرده دوم است که شروع به کشف می‌کند تا جایی که می‌فهمد حقیقت چیز دیگری بوده و آنچه تصور می‌کرده، واقعیت نداشته است. فراموش نکنیم که همه این اتفاق‌ها در لحظه‌ای رخ می‌دهد که او خودش را خفه کرده است یعنی این هفتاد دقیقه نمایش، در واقع معادل همان سی ثانیه پایانی مرگ است. در عین حال همایون باید نقاشی بلد می‌بود تا آن نقاشی کودکانه را بکشد و پیرو همین امر خانم پریسا غلامیان که نمایشگاه نقاشی ایشان نیز در سالنی دیگر از مجموعه

کاخ هنر برپاست کنارمان بودند و نکته جالب این است که آثار این نمایشگاه نیز مربوط به نمایش شاخ بی سر است و ایشان نیز در کنار ما و در طول تمرینات تصورات ذهنی خود از اثر را روی بوم پیاده می‌کردند و من به عنوان یک بازیگر می‌آموختم که چگونه می‌توانم کودکانه نقاشی کنم، منی که شاید تاکنون برای طراحی قلم به دست نگرفته‌ام. همه این‌ها در کنار هم، مسیری که همایون طی می‌کند را شکل می‌دهند، یعنی آن فروپاشی کام‌به‌کام روحی، فروپاشی ذهنی و فروپاشی عاطفی که باید به بدن نیز منتقل شود.

سخن پایانی

در این نمایش کنار من، سه بازیگر جوان و درخشان یعنی مهشید خدای، مهدی یگانه و علیرضا حق پرست حضور دارند و به عنوان پارترهای من، هر کدام یک بُعد و بخشی از این بازی روانی با همایون را پیش می‌برند. توصیه من این است که در کنار دیگر نمایش‌های موفق روی صحنه، برای دیدن بازی این سه جوان درخشان که می‌توان از بازی‌شان آموخت و لذت برد، به تماشای این نمایش بیایید؛ محمد برهمنی کارگردان اثر نیز به نظر من از نوابغ تئاتر ایران به شمار می‌آید. دعوت می‌کنم که بیایید و این نمایش را ببینید و مطمئن باشید چیزی از دست نخواهید داد.

مهشید خدای  
بازیگر:

مرز تبدیل شدن کاراکترها  
هنوز هم چالش برانگیز است

پس از تجربه موفق نمایش «تاری» که برای شما جایزه جشنواره فجر را به همراه داشت، برای بار دوم با آقای برهمنی همکاری دارید. لطفاً درباره فضای بعد از جشنواره و پس از اتمام نمایش «تاری» و رسیدن به نمایش «شاخ بی سر» بگویید.

نمایش «تاری» اولین تجربه من در بازیگری و حضور روی صحنه بود که چالش‌های زیادی داشت، به‌گونه‌ای که اصلاً نمی‌دانستم پس از آن باید چه کاری انجام بدهم تا این که محمد برهمنی این کار را پیشنهاد داد، کاری که بسیار چالش برانگیز بود و مرا می‌ترساند اما همین مسئله برای من به محرکی تبدیل شد تا دوباره خودم را به چالش بکشم و درگیر کار شوم. این تجربه برایم بسیار هیجان‌انگیز بود و به نظرم خوش شانس بودم که دوباره توانستم با محمد برهمنی همکاری کنم.

در نمایش «شاخ بی سر»، نقش مادر، شیخ مادر، یوکاسته، افیلا، مادر هملت و دختر دانشجو را ایفا می‌کنید. آیا تمکیک این نقش‌ها بیشتر از طریق فضای بدنی

پیش رفت یا احوالات روحی کاراکترها؟ و یا ترکیبی از هر دو؟

می‌توان گفت که ترکیبی از هر دو بود. چالشی که در اینجا وجود داشت این بود که در کنار تأکید بر تغییر کاراکترها، در عین حال باید کاملاً مشخص می‌بود که در نهایت یک شخصیت واحد که آنرا «شیخ مادر» می‌خوانیم، تمام این نقش‌ها را بازی می‌کند تا با کاراکتر همایون وارد بازی شود. این تبدیل شدن مرزی دارد و آن مرز برای من هنوز هم چالش برانگیز و دشوار است چون در عین حال که این نقش‌ها را بازی می‌کنم، نباید کاملاً به آن‌ها تبدیل شود. به همین دلیل سعی کردیم این تمکیک هم در داستان و کاراکترها اتفاق بیفتد و هم این فضا ایجاد شود که تمام این نقش‌ها به نقش شدن‌ها بخشی از بازی با کاراکتر همایون ادیب است نه یک فلش‌بک از مادر، در واقع نوعی یادآوری و اتفاقی در اکنون است که دست‌آویزی برای بازی روانی با همایون ادیب می‌شود. من سعی کردم از بدن هم استفاده کنم، اما تمرکز اصلی بیشتر روی عواطف، احساسات، لحن‌ها و ویژگی‌های صوتی بود. به هر حال بدن بخش جدایی‌ناپذیر کار است و در نمایش نیز آنچه با چشم می‌بینیم بر ادراک و احساس ما تأثیر بیشتری می‌گذارد، با این حال سعی کردیم فضا بیش از حد رئال یا فانتزی نشود و در مرزی قرار بگیرد که هم کاراکترها از یکدیگر تمکیک شوند و هم بدن‌ها، لحن‌ها و ویژگی‌هایشان تفاوت داشته باشد. از آن‌جا که این تعبیرات بسیار سریع اتفاق می‌افتد و گاهی چند سونج پشت سر هم رخ می‌دهد، مجبور بودیم از المان‌هایی استفاده کنیم که از نظر لحن و حس ویژگی‌های خاص آن کاراکتر را داشته باشد تا در این حین، تماشاگر دچار سردرگمی نشود.

به نظر در بُعد شیخ‌گونه کاراکترها، شیطنت و شرارت خاصی دیده می‌شود.

شاید دیگر بازیگران کار نظر متفاوتی داشته باشند، اما از نظر من وقتی که ما به خاطرات گذشته یا اتفاقات پیشین فکر می‌کنیم، همیشه یک درصدی تحریف در آن خاطره یا واقعه ایجاد می‌شود. برای مثال، من خاطره‌ای از روزی دارم و شما که آن روز آنجا بوده‌اید، شاید بگویید که نه، این طور نبوده، بنابراین به طور کلی ما همیشه خاطرات را کمی شخصی‌تر کرده و آن‌ها را تحریف می‌کنیم. این تحریف‌ها از گره‌های زندگی و زیست ما و مشکلاتی که خودمان داریم و می‌خواهیم آن‌ها را مدیریت کنیم، نشأت می‌گیرد. در این نمایش نیز همایون ادیب طبق تعریف روانی کاراکترش در پلات نمایشنامه و روند داستان، ضعف‌هایی دارد که کاراکترهایی که ما در صحبت‌مان شیخ نامیده‌ایم، دقیقاً آن نقاط ضعف و آسیب‌ها را با همان شرارت و شیطنتشان، نشانه می‌روند و قفلک می‌دهند بنابراین، بازتابی‌ای که در همایون و مادر داریم، تقریباً خلاف واقعی است، چون این داستان از ذهن همایون و از فیلتر او عبور می‌کند و خاطرات از منظر او بازگو می‌شود.

بازی با آب هم به‌نظر یکی از چالش‌های این نمایش است و نقش شما هم ارتباط زیادی با آب دارد. آیا تمرین‌های ابتدایی هم با آب انجام شد؟

ایده اولیه حضور آب به خاطر فضا و لوکیشن نمایشنامه بود و از ابتدا می‌دانستیم که چنین عنصری در کار وجود خواهد داشت. بنابراین اگرچه آب از یک مقطعی به بعد و در تمرین‌های ژنرال به فضا اضافه شد، اما پیش از آن تمرین‌های جداگانه‌ای داشتیم. در واقع یک‌سری تمرین‌ها به‌صورت اختصاصی طراحی شده بود که هرکدام از ما باید به‌طور جداگانه انجام می‌دادیم، تمرین‌های مربوط به نفس‌گیری و موارد مشابه. این تمرین‌ها به‌صورت مستقل طراحی شده بود تا از نظر بدنی برای بازی در آب آماده باشیم. ما پیش از اجرای اول، حدود بیست اجرای ژنرال داشتیم و تقریباً یک ماه و نیم پایانی به اجراهای ژنرال اختصاص داشت.

